

درس خارج اصول استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

تاریخ: ۷ دی ماه ۱۳۹۳

مصادف با: ۵ ربیع الاول ۱۴۳۶

جلسه: ۴۱

موضوع کلی: مشتق

موضوع جزئی: تنبیهات - تنبیه اول (بساطت و ترکیب مشتق)

سال: ششم

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

مروری بر مباحث قبل

از آن جا که بین این جلسه و جلسه قبل مدتی فاصله افتاده لازم است ابتدا مروری بر مباحث گذشته داشته باشیم. بحث در تنبیهات مشتق بود. تنبیه اول درباره بساطت و ترکیب مفهوم مشتق است. ابتدائاً معنای بساطت و ترکیب را توضیح دادیم که اساساً منظور از معنای بسیط و مرکب در ما نحن فیه کدام است؟ چون خیلی مهم است معلوم شود اگر کسی ادعا می کند مشتق بسیط است به چه معنا است و اگر کسی هم می گوید مفهوم مشتق مرکب است به چه معنا است؟ در مورد این نزاع که مفهوم مشتق آیا بسیط است یا مرکب، گفتیم که در درجه اول باید معنای خود بساطت و ترکیب معلوم شود. در خود معنای بسیط و مرکب اختلاف نظر بود. گفتیم محقق خراسانی معتقد است که بساطت و ترکیب به لحاظ مقام تصور و ادراک است. یعنی وقتی می گوئیم مشتق بسیط است یعنی با شنیدن لفظ مشتق فقط یک معنا به ذهن خطور می کند و وقتی می گوئیم مرکب است یعنی با شنیدن مشتق دو معنا به ذهن خطور می کند. پس نظر محقق خراسانی درباره معنای مفهوم مرکب این است که معنای بساطت و ترکیب به لحاظ مقام تصور و ادراک است. در مقابل، نظر دیگر این بود که بساطت و ترکیب به لحاظ تحلیل عقلی است. یعنی مفهوم مشتق مفهومی است که در مقام تحلیل عقلی قابلیت داشتن جزء را ندارد. یعنی نمی توانیم در تحلیل عقلی آنرا به چیزی که دارای اجزاء عقلی است تحلیل کنیم. در این صورت اگر قائل به ترکیب مفهوم مشتق بشویم، به این معناست که این مفهوم قابلیت تحلیل به اجزاء عقلیه را دارد.

در ارزیابی این دو قول گفتیم که حق در مسئله بر خلاف مرحوم آقای آخوند این است که بحث در واقع در این است که آیا عقل می تواند مفهوم مشتق را به اجزاء تحلیل کند یا خیر؟ اگر توانست مشتق را به اجزاء تحلیل کند، به آن مرکب گویند و اگر نتوانست تحلیل کند به آن بسیط می گویند. این مسئله ای بود که به تفصیل درباره آن بحث شد و اشکالاتی که به محقق خراسانی ایراد شده بود را ذکر کردیم. بعد از روشن شدن موضوع بحث نوبت به بررسی ادله و اقوال قائلین به بساطت و ترکیب می رسد.

این بحث را با بیان قول شارح مطالع و محشی بر شارح مطالع که یکی قائل به بساطت مفهوم مشتق و دیگری قائل به ترکیب مفهوم مشتق است آغاز کردیم.

شارح مطالع ضمن اشاره به تعریف فکر "الفکر هو ترتیب امور معلومه لتحصیل امر مجهول"، می گوید: چون «امور» در اینجا جمع است و مراد جمع منطقی است لذا حداقل باید دو امر معلوم کنار هم قرار بگیرند تا بتوان امر مجهول را کشف کرد. بنابراین هیچ گاه امر مجهول با یک چیز کشف نمی شود یعنی همیشه کشف مجهول مبتنی بر کنار هم گذاردن دو معلوم است. در اینجا اشکالی را خود شارح مطالع ذکر کرده و به آن پاسخ داده است.

اشکال شارح مطالع این بود که همیشه کشف امر مجهول متوقف بر ضمیمه دو امر معلوم نیست زیرا چه بسا انسان از طریق یک امر معلوم هم می تواند مجهول را کشف کند. مثلاً برای شناخت ماهیت انسان به عنوان اینکه این ماهیت چه ماهیتی است؟ اگر کسی بگوید ناطق، این ماهیت کشف می شود. به عبارت دیگر اگر سوال شود الانسان ماهو؟ جواب داده شد: و هو ناطق، این برای کشف این امر مجهول کفایت می کند با اینکه ناطق فقط یک چیز یعنی فصل است. حتی گاهی از اوقات با یک عرض خاص هم می توانیم امر مجهول را کشف کنیم و لزومی ندارد که حتماً آن امر معلوم، ذاتی باشد یعنی اگر در جواب سوال الانسان ماهو؟ گفته شود، ضاحک، باز معنای انسان روشن می شود و از جهالت خارج می شود با اینکه ضاحک عرض خاص برای انسان است.

پس این بیان، نقضی به تعریف فکر می شود به اینکه دو امر برای کشف یک مجهول در کنار یکدیگر قرار داده نشده اند بلکه ما از طریق یک امر چه ذاتی و چه عرضی، توانستیم این امر مجهول را کشف کنیم.

خود شارح مطالع در پاسخ به این اشکال می گوید: در این مواردی که گمان می شود یک چیز معرف امر مجهول واقع شده این در واقع دو چیز است. به حسب ظاهر ناطق یک شیء است که گمان می کنید با این یک شیء معلوم توانسته اید مجهولی به نام انسان را بشناسید. و یا ضاحک نیز به حسب ظاهر یک شیء است در حالی که هر دوی اینها در واقع وقتی تحلیل می شوند دو چیز هستند. ناطق عبارت است از من له النطق و ضاحک نیز عبارت از من له الضحک است. پس در اینجا یک ذات داریم و نیز یک نطق داریم. الناطق هو شیء له النطق و الضاحک هو شیء له الضحک؛ لذا این هم زمانی که تحلیل می شود، دو چیز است پس اشکالی متوجه تعریف فکر نیست. در اینجا با دو چیز انسان را کشف کردیم یعنی شیء و دیگری له الضحک یا یکی شیء و دیگری له النطق. پس تعریف فکر مصون از اشکال است.

پس شارح مطالع در سه مرحله این مطلب را فرمود. در یک مرحله تعریف فکر را فرمود و بعد اشکالی را به تعریف فکر بیان کرد و سپس به این اشکال، جواب داد. نهایت مطلب این شد که تعریف فکر خالی از اشکال است.

سخن شارح مطالع در واقع دلالت بر این دارد که مشتق امری مرکب است. درست است که ایشان در مقام پاسخ به اشکالی که متوجه تعریف فکر بوده این مطلب را بیان کرده اما وقتی ضاحک یا ناطق را به شیء له الضحک یا شیء له النطق تحلیل می کند به این معناست که پذیرفته که امری مرکب و از نظر تحلیل عقلی دارای دو جزء است.

در اینجا، محشی شرح مطالع اشکالی را به این بیان ایراد کرده است. محقق شریف می گوید: منظور از شیء در تفسیر ضاحک یا ناطق به شیء له الضحک یا شیء له النطق، چیست؟ آیا مفهوم شیء مراد است یا مصداق شیء؟ اگر مفهوم شیء مراد باشد در اینجا تالی فاسد دارد چون چیزی را که عرض عام است داخل در فصل شده است؛ یعنی چیزی که از ذاتیات نیست داخل

در ذاتیات شده و این امری محال است چون شیء، عرض عام برای انسان است یعنی شیئیت جزء ذاتیات انسان نیست و خاص انسان هم نیست بلکه عرض عام است و این عرض عام در مفهوم ناطق که از ذاتیات است اخذ شده است. پس اگر مفهوم شیء را در الناطق اخذ کنید، به این معناست که در مقام تبیین امر ذاتی چیزی که عرض عام است در ذاتیات داخل شود و هو محال. پس مفهوم شیء جزء معنای ناطق نیست.

اگر منظور از شیء مصداق شیء باشد، تالی فاسد دیگری دارد چون الانسان ناطق، طبق این فرض می شود الانسان شیء له النطق، و مفروض این است که شیء در اینجا مصداق شیء است نه مفهوم آن. لذا معنای الانسان شیء له النطق به الانسان انسان له النطق می شود. تفسیر این قضیه این می شود یعنی در فرض شارح مطالع، الانسان یعنی شیء له النطق و اگر منظور از شیء، مصداق شیء باشد آن گاه معنای قضیه می شود: الانسان انسان له النطق.

اشکال این است که در اینجا جهت قضیه انقلاب پیدا می کند و این انقلاب محال است. یعنی قضیه ای که جهت آن امکان بوده و از قضایای ممکنه بوده به قضیه ضروریه تبدیل می شود و در جای خود ثابت شده که انقلاب در قضایا محال است. پس فی الواقع نتیجه این می شود که نه مفهوم و نه مصداق شیء، در معنای ناطق اخذ نشده است. یعنی ناطق و ضاحک منحل به دو جزء نمی شود پس مرکب نمی باشند. معنای این سخن این است که اشکال به تعریف کماکان وارد است.

سخن محقق شریف در واقع رد دفاعیه شارح مطالع از تعریف فکر است که فعلا به آن کاری نداریم. عمده مطلب این است که در واقع این سخن نشان می دهد که به نظر ایشان مفهوم ناطق در واقع یک مفهوم بسیط است. آنچه در این مقام مهم است این است که شارح مطالع با جوابی که به این اشکال داده اند در واقع ملتزم شده اند که مشتق، مرکب است اما محقق شریف که اشکال به شارح مطالع کرده اند کأن قائل به بساطت مفهوم مشتق هستند یعنی می گویند که تحلیل به دو چیز پیدا نمی کنند.

بحث جلسه آینده:

حال باید بررسی کنیم که این سخن درست است یا خیر؟ یعنی ادله ای که قائلین به بساطت و ترکیب اقامه کرده اند کدام یک قابل قبول و کدام مردود است.

«الحمد لله رب العالمین»